به بهانه فرارسیدن صدمین سالگرد کودتای انگلیسی ۱۲۹۹

# هر کس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بویی نبرده است!

■ حسن ابراهیم‌زاده

**در سوم اسفند امسال، کودتای رضاخان برای تصاحب گام به گام قدرت در ایران، صد ساله می‌شود. بختیاریم که در سالیان اخیر و به همت تاریخ‌پژوهانی وظیفه‌شناس، تقریباً هویت این رویداد، برملا گشته و انگلیسی بودن آن، آشکار شده است. مقالی که در پی می‌آید، به همین مناسبت به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.**

«حب این پادشاه را به دل مگیرید، زیرا وی آن کسی است که فرموده‌اند: انه زندیق یخرج من القزوین»[1] این نگاه آیت‌الله محمدتقی بافقی به شخص رضاخان، بر اساس روایتی از آخرالزمان بود. شخصی که روز سوم اسفند ۱۲۹۹ با حرکت دادن قشون قزاق از قزوین به طرف تهران، پایتخت را به اشغال خود درآورد.

**■ برکشیدن رضاخان توسط انگلستان در آیینه روایت‌ها**

استیون کینزر در کتاب همه مردان شاه می‌نویسد: «تردیدی درباره دخالت افسران ارتش بریتانیا وجود ندارد... یک روز پیش از اشغال تهران، سیدضیا مبلغ ۲هزار تومان به رضاخان داد و ۲۰هزار تومان نیز بین هنگ ۲هزار نفره‌اش تقسیم کرد. هیچ ایرانی‌ای نمی‌توانست چنان مبلغ قابل ملاحظه‌ای را طی مدتی کوتاه فراهم کند.»[2]

اما از میان آن همه رجال سیاسی و افسران قزاق و منورالفکران فرنگ رفته، چه کسی رضاخان میرپنج را که فاقد هر ویژگی‌ای- حتی ایل و تباری قدرتمند- بود، پیدا کرد؟ ارتشبد حسین فردوست به درستی آدرس آن فرد را می‌دهد. وی می‌گوید: «... رضاخان یک عامل انگلیسی بود و در این تردیدی نیست که کودتای ۱۲۹۹ طبق اسنادی که دیده و شنیده‌ام در ملاقات ژنرال آیرون ساید انگلیسی با رضا با حضور سیدضیاءالدین طباطبایی برنامه‌ریزی شد. شاپور جی روزی کتاب محرمانه‌ای را به من نشان داد که در یک بند آن نوشته شده بود که نایب‌السلطنه هندوستان می‌خواست فرد مناسبی را برای اداره ایران پیدا کند و به دستور او پدر شاپور جی، این فرد را که رضا بود پیدا کرد و به نایب‌السلطنه معرفی کرد. شاپور جی منظورش این بود که سلطنت پهلوی به دست پدر او تأسیس شود.»[3]

اینکه انگلیس بین دو مهره سیدضیا و رضاخان، رضاخان شرابخوار، قمارباز، بی ایل و تبار و قدرتمند و لاابالی هنگ قزاق‌ها را انتخاب کرد، نشانه نیاز انگلیسی‌ها به مهره‌ای اجرایی بود تا غربگرایان و ماسون‌ها خط‌مشی او را تعیین کنند؛ خط‌مشیی که بر اساس آن ایران شیعی آرام آرام به مستعمره‌ای وابسته و البته بی‌دین تبدیل می‌شد. فردوست می‌گوید: «محمدعلی فروغی که از ابتدای به قدرت رسیدن رضاخان واسطه او با انگلیسی‌ها بود و در صعود سلطنت پهلوی نقش مهمی داشت، از فراماسونرهای ایران و رئیس لژ فراماسونری بود.»[4]

**■ خصال فردی و اجتماعی رضاخان در مسند قدرت**

رضاشاه با هدایت غربگرایان و فراماسونرهای بی‌دین و وطن‌فروش، در گام اول سیدضیا را به نخست‌وزیری و خود را به عنوان فرمانده قزاق‌ها به احمدشاه تحمیل کرد و پس از سه ماه سیدضیا را عزل کرد و به خارج فرستاد و پس از چندی شاه را نیز عزل کرد و خود بر تخت سلطنت نشست و سیاست‌های عناصر لژهای فراماسونری و غربگرایان- از لباس متحدالشکل و کشف حجاب گرفته تا حرمت‌شکنی حرم‌های مطهر حضرت رضا(ع) و حضرت معصومه(س)، از تغییر خط راه‌آهن از بندرعباس به شیراز و اصفهان و تهران و تبریز به خرمشهر تا بندر ترکمن برای مقاصد انگلیس و هم‌پیمانانش تا برنامه‌های فرهنگی اسلام‌ستیزانه به نام احیای فرهنگ ایرانی...- را یکی پس از دیگری اجرا کرد. فردی که برای دستیابی به قدرت، نخست هیئت عزاداری قزاق‌ها را به راه انداخت و سپس با همین قزاق‌ها به سراغ برداشتن چادرها و عمامه رفت و ذات بی‌دینی خود را آشکار ساخت. ارتشبد حسین فردوست، نزدیک‌ترین دوست محمدرضا و خاندان پهلوی که از روزگار جوانی با محمدرضا دوست بود، درباره بعضی از ویژگی‌های اخلاقی و عدم اعتقاد او به اسلام و گرایش به دین زرتشت می‌نویسد: «رضاخان ساعت ۱۲ ناهار، ساعت ۶ بعد از ظهر یک جوجه کباب با یک گیلاس کنیاک و ساعت ۸ شام می‌خورد. شب‌ها بالای سرش یک لیوان شراب قرمز و یک لیوان شراب سفید بود که هرگاه خوابش نمی‌برد مصرف می‌کرد. شراب را یک نفر متخصص در سعدآباد تهیه می‌کرد و پنج سال بعد مصرف می‌شد. باید همه فرزندان دختر و پسرش همیشه سر میز غذا حضور می‌داشتند و اگر لحظه‌ای دیر می‌رسیدند حق حضور بر سر میز را نداشتند. رضاخان در هیچ‌یک از مهمانی‌های رسمی شرکت نمی‌کرد. گاهی محمدرضا و مرا با خود به کاخ گلستان می‌برد. رضاخان پس از سلطنت به مطالعه تاریخ علاقه‌مند شد. روزی محمدرضا به من گفت پدرم از دین زرتشت تمجید می‌کند. اگر فردی در مقابلش نامی را با عناوین قاجار مانند سلطنه و دوله و میرزا و غیره به کار می‌برد، شدیداً بدش می‌آمد و اشخاص نیز تلاش می‌کردند این اشتباه را نکنند. رضاخان تریاک می‌کشید و...»[5]

**■ حکایت عزل رضاخان و نصب فرزندش با اراده انگلستان**

حکایت به قدرت رسیدن محمدرضا هم حکایتی چون پدر اوست. عزل پدر از قدرت و انتصاب او از سوی انگلیس چنان تحقیرآمیز بود که سران متفقین بدون اجازه او در تهران حضور پیدا کردند و او را در مقر شاهی خود و در کنفرانس تهران نپذیرفتند. اگر ارتش رضاخان که با تمام قدرت نهضت‌های مردمی چون نهضت جنگل را به خاک و خون کشید، ۲۴ ساعت در مقابل ارتش اشغالگر بیگانگان مقاومت نکرد، ارتش قدرتمند محمدرضا با سلاح‌های پیشرفته‌ای که نهضت‌هایی چون نهضت ظفار را درهم کوبید، کاملاً توسط امریکایی‌ها فرماندهی می‌شد؛ تا جایی که تاج‌الملوک مادر او می‌گوید: «یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت مادرجان! مرده‌شور این سلطنت را ببرد که من، شاه و فرمانده کل قوا هستم و بدون اطلاع من هواپیماهای ما را برده‌اند ویتنام!... آن موقع جنگ ویتنام بود و امریکایی‌ها از قدیم در ایران نظامی داشتند، هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از پایگاه‌ها و امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده می‌کردند.»[6]

**■ شرایط فکری و عملی جانشین رضاخان**

وضعیت اعتقادی شاه به‌ظاهر شیعه هم، بهتر از اعتقادات پدرش نبود. در دوره زمامداری او، بهائیت می‌رفت تا با سیطره بر کلیدی‌ترین ارکان حکومت، ایران شیعی را به ایرانی بهایی تبدیل کند، که اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد، معلوم نبود که بقای پهلوی در ۱۰ سال آینده، این رژیم ایران را به کشوری بهایی تبدیل نمی‌کرد. نخست‌وزیران بهایی چون حسین علاء و سپس امیرعباس هویدا نبض حکومت را به دست گرفته بودند و جایگاه‌های تصمیم‌ساز همه به دست اعضای این فرقه ضاله بود. از عبدالکریم ایادی پزشک مخصوص شاه تا پرویز ثابتی در ساواک، از فرخرو پارسا وزیر آموزش و پرورش تا غلامعباس آرام وزیر خارجه و... الخ. حرکت‌ها و مبارزات منفی و مضحک گروه‌هایی چون انجمن حجتیه یا تحریم پپسی کولا، هرگز نمی‌توانست پایان‌بخش حرکت سازماندهی شده این فرقه باشد. بهائیت، شاهی را مدیریت می‌کرد که در عمل بهایی بود و بهایی رفتار می‌کرد، او که حکایت همجنس‌بازی‌اش با ارنست پرون در دوران دانشجویی‌اش در اروپا تا درون کاخ نقل محافل بود، زن‌باره و هرزه‌ای به تمام معنا بود. برای شناخت هرزگی‌های شاه، اعترافات حسین فردوست در خاطراتش کافی است که او چگونه گاهی برای آوردن فلان هنرپیشه هالیوودی برای شخص شاه هواپیمای خصوصی را به پرواز درمی‌آورد یا کدام رقاصه‌های اروپایی در خاطرات خود از اجرای یک شب برنامه در کاخ و گذراندن یک شب با شاه با گرفتن یک کیسه پر از جواهرات سخن به میان می‌آورد.[7]

**■ فرح دیبا نرم‌افزار حکومت پهلوی دوم!**

زیبنده چنین شاهی، کسی جز فرح دیبا نبود. ملکه کشور شیعی، با اعتقادات چپ کمونیستی که برای رسیدن به اهدافش حاضر به رفتن به هر مکانی بود. اردشیر زاهدی، کسی که پدرش، رضاخان را برای انگلیسی‌ها پیدا کرده بود، حالا برای شاه ایران دختری را که باب دندان خودش نبود پیدا می‌کند. فردوست می‌گوید: «...در مورد فرح با توجه به وضع زندگی و فقر مادی‌اش زمینه چنین گرایشی (چپی) نیز وجود داشت... یک چنین دختری که نمی‌توانست مورد پسند هیچ مردی باشد، از فرط استیصال برای کمک مالی به سراغ اردشیر زاهدی در حصارک می‌رود تا بتواند در پاریس تحصیل و زندگی کند. اگر ندانیم حصارک چیست شاید مسئله مفهوم نشود. در حصارک ویلایی بود که اردشیر زاهدی با تعدادی از رفقای جوان خود منتظر شکار دخترها و زن‌ها می‌نشستند و هر مراجعه‌کننده‌ای از جنس مؤنث، اگر مورد پسند زاهدی واقع می‌شد بلافاصله به اتاق خواب می‌رفتند.»[8]

حرکت مرموزانه و مخرب چنین زنی را که خود را فردی متفکر و هنردوست جلوه می‌داد، می‌توان در جشن هنر شیراز که در چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ به تصویب رسید و در سال ۱۳۴۶ آغاز شد خود را نشان داد. یازدهمین دوره این جشن‌ها در سال ۱۳۵۶ که در ماه مبارک رمضان افتتاح شد و با اجرای نمایشی با اعمال منافی عفت در انظار عمومی، پرده از ماهیت اصلی خاندانی برداشت که در هنگام حضورشان در ایران از هیچ فرصتی برای ترویج فساد و بی‌دینی دریغ نکردند. خاندانی که به روایت اسناد ساواک بیشتر اوقات عمرشان در عیاشی و لاابالی‌گری صرف می‌شد: «محمدرضا پهلوی به همراه خانواده حداقل چهار الی پنج ماه از سال را در سفرهای تفریحی داخلی و خارجی سپری می‌کرد و پانزده روز عید را در جزیره کیش می‌گذراند. ماه‌های گرم تابستان از جمله تیر و مرداد را در کنار دریای خزر مشغول خوشگذرانی و دراز کشیدن روی شن‌های کنار دریا (حمام شن) بود و در فصل زمستان و بارش سنگین برف، به‌ویژه در ماه‌های فوریه و مارس در کوه‌های سن‌موریس به اسکی‌بازی می‌پرداخت. این سفرها، برنامه‌های ثابت او بود و قطعاً سفرهای موردی هم نیز پیش می‌آمد. عدم حضور شخص اول مملکت باعث از هم گسیختگی کشور می‌شد، به نحوی که باعث اعتراض وزیر دربار شد. علم با اعتراض به سفرهای طویل‌المدت شاه به او می‌گوید: ...ضمناً عرض کردم زودتر تشریف بیاورند و دیگر مسافرت اعلیحضرت طولانی شده است. نمی‌دانم خوش‌شان آمد یا نه...»[9]

**■ تحلیل کارنامه رضاخان در آیینه نوشتاری از امام خمینی در دهه ۲۰**

متأسفانه ابعاد گستره خیانت این خاندان پس از ۴۰ سال از انقلاب برای مردم بازگو نشده است. امام خمینی که به خوبی می‌دیدند محمدرضا پا جای پای پدر زندیق خود نهاده است و همان برنامه‌های وابستگی و دین‌زدایی را در قالب و ادبیاتی دیگر دنبال می‌کند، همانند هر ایرانی شیعی دیندار وطن‌دوستی اعانت پهلوی را عدیل کفر می‌دانستند و به صراحت اظهار داشتند: «هر کس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بویی نبرده است!» امام خمینی در دوران حکومت محمدرضا پهلوی در کتاب کشف‌الاسرار در سال ۱۳۲۳، می‌نویسند: «ما می‌گوییم دولتی که برای پیشرفت کلاه لگنی نیم‌خورده اجانب چندین هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل مسلمانان با شصت‌تیر و سرنیزه سوراخ سوراخ و پاره پاره کند، این دولت کفر و ظلم است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر. ما می‌گوییم دولتی که برخلاف قانون کشور و قانون عدل یک گروه دیوان آدمخوار را به نام پاسبان شهربانی در هر شهر و ده به جان زن‌های عفیف بی‌جرم مسلمانان بیندازد و حجاب و عفت را با زور و سرنیزه از سر آنها برباید و به غارت و چپاول ببرد و محترمات بی‌سرپرست را زیر لگد و چکمه خرد و بچه‌های مظلوم آنان را سقط کند، این دولت، دولت ظالمانه و اعانت بر آن عدیل کفرات. ما حکومت دیکتاتوری را ظالمانه و عمال آن را ظالم و ستمکار می‌دانیم. شماها در این سخن حرفی دارید بزنید تا رسوایی بیش از این شود. توده مظلوم ایران الان هم چشم ندارند عمال دیکتاتوری آن روز را که با زن‌ها و اطفال مظلوم آنها آن‌طور سلوک کرده و آن بی‌آبرویی و ستمکاری‌ها را کردند ببینند و هر کس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بویی نبرده است.»[10]

**پی‌نوشت:**

*۱- مجاهد شهید، آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی، محمد راضی، ص ۱۱۵.*

*۲- همه مردان شاه، استیون کینزر، ترجمه شهریار خواجیان، ص ۷۳.*

*۳- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست، ج ۱، ص ۸۲.*

*۴- همان مدرک.*

*۵- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فردوست، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲.*

*۶- خاطرات ملکه پهلوی، ص ۳۸۷.*

*۷- ر.ک، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۴/۱/۱۵، ص۲.*

*۸- ظهور و سقوط پهلوی، ج اول، ص ۲۷.*

*۹- زنان دربار به روایت اسناد ساواک، ص ۵۰۰.*

*۱۰- کشف‌الاسرار، امام خمینی، ص ۲۳۹.*

رضاخان در دوران عضویت در دیویزیون قزاق در قزوین

**حسین فردوست می‌گوید: «رضاخان یک عامل انگلیسی بود و در این تردیدی نیست که کودتای ۱۲۹۹، طبق اسنادی که دیده و شنیده‌ام، در ملاقات ژنرال آیرون ساید انگلیسی با رضاخان با حضور سیدضیاءالدین طباطبایی برنامه‌ریزی شد. شاپور جی کتاب محرمانه‌ای را به من نشان داد که در یک بند آن نوشته شده بود: نایب‌السلطنه هندوستان می‌خواست فرد مناسبی را برای اداره ایران پیدا کند و به دستور او پدر شاپور جی، این فرد را- که رضا بود- پیدا کرد و به نایب‌السلطنه معرفی کرد...»**

**وضعیت اعتقادی شاه به‌ظاهر شیعه هم، بهتر از اعتقادات پدرش نبود. در دوره زمامداری او، بهائیت می‌رفت تا با سیطره بر کلیدی‌ترین ارکان حکومت، ایران شیعی را به ایرانی بهایی تبدیل کند! اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد، معلوم نبود که در صورت بقای پهلوی در ۱۰ ساله پس از آن، ایران به کشوری بهایی تبدیل نمی‌شد. نخست‌وزیران بهایی مثل امیرعباس هویدا، نبض حکومت را به دست گرفته بودند و جایگاه‌های تصمیم‌ساز، همه به دست اعضای این فرقه بود!**

رضاخان و فرزندش در حال سان دیدن از واحدهای نظامی

## پیشخوان

### اثری گران در شناخت جوانب گوناگون شخصیت شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

## استاد از منظری بدیع و ناشناخته!

■ محمدرضا کائینی

در روزهایی که بر ما گذشت، از سالروز میلاد متفکر بزرگ و نامی معاصر، استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری عبور کردیم. اثری که هم‌اینک از آن سخن می‌رود، یکی از شاخص‌ترین و گویاترین منابعی است که نگارنده این سطور، در تبیین ابعاد گوناگون شخصیت آن اندیشمند والامقام سراغ دارد و هم از این رو، فرصت را برای معرفی آن، مغتنم می‌شمارد. زنده‌یاد استاد علامه علی دوانی، در زمره دوستان نزدیک استاد مطهری به شمار می‌رفت و در آغازین سالیان دهه ۷۰، بخشی از خاطرات خویش از آن بزرگ را منتشر ساخت. او در دیباچه دومین چاپ از این اثر، در باب محتوای آن چنین آورده است: «از چاپ اول خاطرات من از استاد شهید مطهری مدتی می‌گذرد. در این مدت بارها عزیزانی ضمن تقدیر از آنچه راجع به آن شهید علم و دین در این دفترچه مختصر خوانده بودند، تقاضا داشتند خاطراتی دیگر هم بر آن بیفزایم. به این عزیزان گفتم من در مقدمه چاپ اول نوشته‌ام اینها خاطراتی است که در اوضاع و شرایط کنونی می‌توان گفت، وگرنه خاطراتی دیگر هم هست که نمی‌توان گفت! استاد شهید گاهی اوقات از کسانی یا موضوعی یا حادثه‌ای یاد می‌کرد که روح بزرگ او را آزرده بود و به علتی شاید فقط به این ارادتمند خود یادآور می‌شد و نمی‌خواست دیگری از آن مطلع شود. من هم آن موقع و امروز دیده و می‌بینم که هنوز هم ظرف زمان اجازه بازگو کردن آنها را نمی‌دهد و باید آنها را برای وقتی دیگر گذاشت. استاد شهید که غمخوار واقعی اسلام و مسلمین بود و با علم و فضلی که داشت می‌خواست در فرصت‌های مناسب دین خود را آن طور که می‌خواهد ادا کند، وقتی من در خدمتش بودم از آنچه می‌اندیشید با حسرت یاد می‌کرد. گویی می‌خواست اگر خود نتوانست آنها را بگوید یا بنویسد، کسی باشد که آنها را به خاطر بسپارد و روزی از زبان او بازگو کند، ولی من هنوز هم وقت بازگو کردن آنها را مناسب نمی‌دانم. در یک کلام، استاد شهید مطهری تجسم معارف اسلامی و علوم و فنون عقلی و نقلی، و طراح بزرگ اصلاح جامعه اسلامی، و حلقه اتصال حوزه و دانشگاه، و تبلور روحانیت شیعه، و مظهر کامل یک دانشمند برجسته ایران و اسلام بود. او با این ویژگی‌ها، کارهای زیادی داشت که می‌خواست انجام دهد. برنامه‌های وسیعی بود که باید اجرا گردد. پیوسته درصدد وقت مناسب و فرصت کافی برای پیاده کردن آن افکار نورانی و اندیشه‌های ژرف بود، ولی افسوس که وقت آن را نیافت و همه را با خود به خاک سپرد! البته چندان هم جای نگرانی نیست، زیرا اگر آن مرد بزرگ خود آن توفیق را نیافت، ولی فرزندان لایق و شایسته‌اش بسیاری از آنها را پس از وی به وسیله انتشارات صدرا به منصه ظهور رساندند و نظرات علمی و گوشه‌ای از طرح‌های او را در بیدار ساختن نسل جوان درس‌خوانده، و پیشرفت جامعه انقلابی شیعه امامیه، و آشنا ساختن عامه مردم به مبانی عقیدتی اسلام، اسلام ناب محمدی (که نوشته نبود) منتشر ساختند و در اختیار خاص و عام گذاشتند، و هنوز هم ادامه دارد. و فقهم الله لا تمامه، بمحمد و آله».

استاد علی دوانی در چاپ نخست این اثر نیز، در باب شخصیت چند وجهی آیت‌الله مطهری، مقدمه‌ای مطول دارد که این قلم، آن را یکی از بهترین توصیفات از شخصیت آن بزرگ می‌شناسد. در این دیباچه که با عنوان «دورنمایی از شخصیت استاد شهید مطهری» می‌آغازد، چنین آمده است: «آنچه در این جزوه می‌بینید گوشه‌ای از خاطرات نویسنده این سطور از استاد شهید و فیلسوف و فقیه و نویسنده متفکر بزرگ اسلامی مرتضی مطهری است، نه یک شرح حال اساسی و تحلیل شخصیت والای آن دانشمند نامی. این خاطرات را یکی از برادران دینی از ارادتمندان استاد شهید در سال ۱۳۶۵ شمسی از من گرفت تا آن را در سری انتشارات خود چاپ و منتشر کند، ولی به عللی سال‌ها به تأخیر افتاد تا اخیراً که از وی گرفتم و با حذف یکی و افزودن دو، سه خاطره دیگر، اینک چاپ شده و در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد. آنچه من از استاد شهید طی چند سالی که با هم آشنا بودیم دیده‌ام این است که او مردی به تمام معنی دانشمند، و ذکر و فکرش علم و مذاکرات و مباحثات علمی بود؛ همیشه از کتاب‌هایی که خوانده و- با ذوق و شوقی که داشت- نکات جالب آنها را به خاطر سپرده و یادداشت کرده بود، سخن می‌گفت. از کتب حدیث، فقه، اصول، تفسیر، فلسفه، منطق، کلام، درایه، رجال، تراجم، تاریخ و شعر و ادب، از خودی و بیگانه، از مکاتب مادی و مذاهب اسلامی، آری از همه اینها مطالبی یادداشت کرده بود و نقل می‌کرد. هر وقت با او وارد صحبت می‌شدی، می‌دیدی از افاده علمی حتی در ضمن مذاکرات روزمره و سیاسی غفلت ندارد؛ یعنی همان موضوعات را با آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی از پیغمبر و ائمه‌اطهار(ع) یا نقلی از فلان عالم دینی و فیلسوف الهی و مادی یا شعری از عارف و شاعری می‌آمیخت. مثلاً می‌گفت کلینی در کافی یا صدوق در خصال یا شیخ مفید در ارشاد چنین گفته، یا حدیث پیغمبر و ائمه در آن کتاب‌ها نظر مرا جلب کرده است. خواجه نصیر در تجرید و اساس‌الاقتباس چنین گفته است، و علامه‌حلی یا علامه‌شیرازی در توضیح گفته او چنین نوشته است، یا شیخ‌الرئیس در الهیات شفا این مطلب را دارد، یا صدرالمتألهین در اسفار آن را بدین گونه شرح داده است. ملامحسن فیض در وافی یا صافی متعرض این مطلب شده، یا ملاعبدالرزاق لاهیجی در شوارق و گوهر مراد تحقیقی دارد که بسیار جالب است. حاجی سبزواری در منظومه جواب آن اشکال را داده، یا آخوند خراسانی در کفایه این تحقیق را نموده، یا شیخ انصاری در مکاسب و رسائل، یا صاحب جواهر در جواهر، یا طبرسی در مجمع‌البیان این مطلب را آورده است. سپس درست مطالب را نقل می‌کرد و نظرات و استدلال‌های آنها را که به خوبی به خاطر سپرده و خلاصه کرده بود با بیانی روشن اظهار می‌داشت. در هر جلسه شنونده را به فکر مطالعه و مراجعه به کتب و خلاصه کردن مطالب و بحث‌ها و به خاطر سپردن آنها می‌انداخت، آن هم شمرده و محکم و به دور از جنجال‌های معمول بحث‌های حوزوی! بهترین لحظه لذت او از گفت‌وگوها موقعی بود که بحث، علمی و دارای مطلب تازه باشد. برایش فرق نمی‌کرد که از شهید اول و ثانی یا شیخ طوسی و سید مرتضی یا از دکارت و نیوتن و مارکس و هگل یا دکتر تقی ارانی باشد. در یک کلمه، او عاشق تعلیم و تعلم مفاهیم علمی بود...».

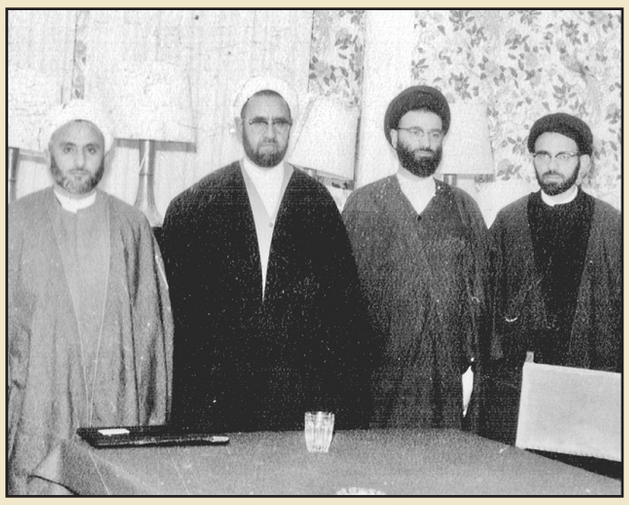

از چپ: استاد علی دوانی، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی و استاد سیدمحمدباقر حجتی در حاشیه کنگره هزاره شیخ طوسی